روزنوشت‌های سعید نجاتی از سفر به روسیه و داوری جشنواره «شهرهای خلاق» مسکو

پردهٔ نقره‌ای برای رؤیای مسکو ۲۰۳۰

سعید نجاتی
نویسنده و کارگردان

بازهم قصد دارم روزنوشت‌هایی ازیک سفر فستیوالی بنویسم. راستش را بخواهید این سفر برایم غیرمنتظره بود و اگر یک ماه پیش به من می‌گفتند که قرار است به چنین سفری بیایم، باور نمی‌کردم.

از طریق یکی از دوستانم داوری جشنواره «شهرهای خلاق» (Wow Moscow) روسیه به من پیشنهاد شد. بعد از ارسال رزومه، خیلی زود از طرف جشنواره با من تماس گرفته شد و اعضای هیئت داوران به همراه دبیر جشنواره به یک گروه واتساپی دعوت شدیم. بقیه اعضای هیئت داوران ایران تورودسکی از روسیه، تام لیزیا از برزیل، ژائنگ هیو از چین و ویدهی خاندالوال از هند هستند. برای معرفی جشنواره و اهدافش، لینکی در گروه گذاشته شد و ما را به سایتی ارجاع دادند که لیست داوران، رزومه آن‌ها و همینطور توضیحاتی در مورد جشنواره در آن وجود داشت. چیزی که من متوجه شدم این است که این جشنواره یک رویداد خیلی بزرگ درباره شهرهای خلاق است. در واقع روسیه به طور ویژه برای مسکو در سال ۲۰۳۰ چشم‌اندازی از یک شهر خلاق را در نظر دارد که بسیار برای آن تبلیغ کرد. در این راستا جشنواره شهرهای خلاق با مشارکت شهرداری مسکو، سازمان میراث فرهنگی مسکو و دانشگاه مک گافین و مدرسه SHE برگزار می‌شود. با انتشار فراخوان فیلم با موضوع شهر و با مدت زمان سه دقیقه، تعداد ۲۳۴ فیلم به جشنواره رسیده بود. یک نسخه اولیه از دانشگاه مک گافین و در واقع از فیلمسازان روسی از میان این تعداد، ۳۲ فیلم را برای فهرست اولیه انتخاب کرده بودند. کار ما در واقع از اینجا شروع می‌شد. گروه اعلام شد که داوران باید از میان این فیلم‌ها با امتیازدهی به ۱۰ فیلم منتخب برای حضور در جشنواره برسند و ما مرحله نهایی داوری را در مسکو خواهیم داشت. چیزی که برای من جالب بود این بود که فیلمسازان منتخب با پرداخت کامل هزینه‌ها از سوی جشنواره به مسکو دعوت می‌شدند و تمام هزینه‌ها از ویزا تا بلیت را جشنواره برایشان پرداخت می‌کرد. علاوه بر رقابت فیلم‌ها در جشنواره، قرار بر این بود که این فیلمسازان برگزیده، طرح‌هایی را هم در مورد شهر مسکو بنویسند تا در پیچینگی که در مسکو برگزار می‌شود بهترین طرح انتخاب شود. برگزیده این پیچینگ بعد از بازگشت ما، برای ساخت فیلمش به مدت یک هفته در مسکو می‌ماند تا به همراه یک تیم حرفه‌ای فیلمش را بسازد.

بریکس نام گروهی از کشورها به رهبری قدرت‌های اقتصادی نوظهور است. این لایتن، لایتن خلوت‌تری است، برای عبور سریع‌تر از این خط استفاده کنید و اینکه کسانی که با تور می‌آمدند، تور لیدر آن‌ها را یاهم از گیت ها عبور می‌داد. یک ساعت و نیم طول کشید تا من از گیت عبور کنم. واقعاً کلافه شدم از این بابت. دو نفر از بچه‌های فستیوال به استقبالم آمدند. مترجمم به همراه یکی از مسئولان فستیوال به نام والریا. نکته جالب اینکه جشنواره برای هر یک از میهمانان یک مترجم استخدام کرده است که تمام ساعات کاری جشنواره با ما هستند. مترجم من داریاست که زبان فارسی را در دانشگاه روسیه خوانده است. ظاهراً داریا اینجا اسم محبوبی است و برایم جالب بود که خودشان گاهی در اینجا با نقطه می‌کنند. والریا بعد از خوشامدگویی منتظر دوستان بعدی در فرودگاه ماند. دریا یک ماشین مرا تا هتل همراهی کرد. کلیسا مرد دیوم چون هتل درست روبروی کلیسا بود و مردم برای عبادت آمده بودند، فکر می‌کردم ممکن است حضور ما مدرست نباشد! ما گفتند مشکلی نیست. نکته جالب اینکه دریا گفت که بدون روسری و دامن نباید وارد کلیسا شود. به هرحال با پوشیدن روسری که در ورودی کلیسا می‌دادند، دریا هم وارد شد. کلیسای کوچک و زیبایی بود، با معماری قدیمی. توضیح دادند که بخش مرکزی کلیسا برای فون پانزدهم و بخش‌های سمت راست و چپ هم ساخته قرن هفدهم است. قبل از شروع مراسم دعا از کلیسا خارج شدیم. بعد از آن به موزه‌های معاصر پارتیک رفتیم که اسمش برایم خیلی جالب بود و دلیل این نام‌گذاری را متوجه نشدم. اینجا محل برگزاری کارگاه‌هاست. این موزه در سال ۲۰۱۲ تأسیس شده است. برای ورود به موزه باید از گیت عبور می‌کردیم. ظاهراً اینجا محل برگزاری کنفرانس‌ها و کارگاه‌های متعدد هنری است. قبل از شروع کارگاه توضیحاتی در مورد برنامه‌ها، نشست‌ها و پیچینگ داده شد.

بعد از موزه برای تماشای رودخانه مسکو به روی پلی شبیه‌ای رفتیم که اسمش را متوجه نشدم. از روی این پل میدان سرخ و کاخ کرملین از دور دیده می‌شد. توضیحاتی در مورد خانه مسکونی قدیمی در ساحل این رود دادند که برخی از چهره‌های مشهور روسی در آن زندگی می‌کرده‌اند. مسکو بسیار شهر زیبایی است که به نظرم مقصد خیلی خوبی برای گردشگری است با لوکیشن‌های دیدنی که متأسفانه برای معرفی‌اش اصلاً تلاشی نشده و حتی در فیلم‌های روسی هم تا جایی که می‌دانم خیلی این لوکیشن‌ها استفاده نشده و این جای تأسف دارد.

سوای جنگ که قطعاً تردیدت‌های مسکو را کم کرده، اما واقعاً در مورد تبلیغ زیبایی‌های شهر کم کار شده است. از آنجایی که برگزارکننده این رویداد شهرداری مسکو است توقع داشتم شهردار را ببینم و دید و اگر این اتفاق می‌افتاد، حتماً در این مورد صحبت می‌کردم. خصوصاً با توجه به اینکه روسیه روابط خوبی هم با ایران دارد، می‌توانند تعاملات خوبی در زمینه گردشگری داشته باشند، با مثلاً تسهیل ویزا و چنین چیزهایی که واقعاً اهمیت‌دارم اتفاق بیفتد. بعد از بازدید از رودخانه، به سمت میدان سرخ رفتیم. در مجاورت میدان سرخ مترو عبور مسکو و بازار بود.

در میدان سرخ کبوترهای زیبایی را در دست توریست‌ها دیدم که در حال عکس گرفتن با آن‌ها بودند. دریا توضیح داد که عده‌ای کارشان کرایه دادن این کبوترها برای عکاسی است. میدان سرخ بسیار زیباست و من فکر می‌کنم واقعاً می‌ارزد که برای سفر به اینجا هزینه کنید و ایمدوارم همه دوستان ایرانی یک سفر به اینجا بیایند و از تزبخ ایران را ببینند. کلیسای جامع سمت بالسیا با گنبدهای رنگارنگ به واقعاً زیباییش در عکس‌ها به طور کامل دیده نمی‌شود و حتماً باید از نزدیک آن را ببینید. سنت به معنی اسقف اعظم است. سنت باسیل به دستور ایوان مخوف ساخته شد و ظاهراً برای اینکه معمارش نتواند بنای دیگری به این زیبایی بسازد، دستور داد کورش کردند. این کلیسا به همراه کاخ کرملین و میدان سرخ ثبت یونسکو شده است.

در مسیر برگشت باران ریز و مقطعی زد و کمی هم هوا خنک‌تر شد. از پل دیگری برگشتیم که خیلی زیبا با گل‌ها تزیین شده بود. نکته جالب این بود که برای یکی از سیاستمداران اپوزیسیون روسیه روی این پل یادبودی گذاشته شده بود که برای من جای تعجب داشت! ما دریا توضیح داد که پلیس اگر ببیند حتماً آن را جمع می‌کند و خب به هرحال مخالف در همه کشورها و حکومت‌ها وجود دارد. نکته دیگر اینکه پهلوان در کل شهر ممنوع است و جریمه دارد. تابلوهای ممنوعیت همه جازده شده و به فیلمسازها هم از قبل در این مورد تذکر داده شد.

روی رودخانه کشتی‌های کوچک تفریحی هست که در مورد قیمت بلیت پرسیدم که متوجه شدم قیمت هر کدام با توجه به امکانات و مسیری که می‌روند متفاوت است. برای ناهار ما را به یک رستوران قشنگ با معماری قدیمی با آجرهای قرمز رنگ بردند.

بعدازظهر کارگاه آقای ژانگ هیو از چین برگزار شد. کارگاه در مورد شیرهای سنگی چینی یا شیر نگهبان پادشاهی بود و باور اسطوره‌ای این است که آن‌ها نیروی محافظتی دارند. بعد از کارگاه به هتل برگشتیم و با توجه به پیاده‌روی زیادی که امروز داشتیم، خیلی زود رفتم برای استراحت.

سردترین حالت مثل بلیز خودمان است و من دارم فکر می‌کنم به این همه لباس زمستانه‌ای که بی‌خود با خودم آوردم و باعث سنگینی بارم شده است.

۱۱ اوت (۲۰ مرداد) – روز اول جشنواره

امروز در واقع روز اول رویداد است. همه میهمان‌ها رسیدند و رسماً امروز برنامه‌ها شروع می‌شوند. هادی شیبانی هم از مشهد رسیده. زمان انگلیسی‌اش خیلی خوب است و از این بابت من واقعاً تحسینش می‌کنم. بعد از صبحانه با یک اتوبوس ما را به پارکی در مرکز شهر بردند که ظاهراً جلسات امروز در آنجا برگزار می‌شود. در مسیر رفت دریا، تئاتر بلشوی را به من نشان داد که محل اجرای اپراهای بزرگ است. کنار جایی که پیاده شدیم کلیسایی بود. در مدتی که منتظر رسیدن اتوبوس دوم بودیم، به کلیسا رفتیم. اول برای ورود به کلیسا مرد دیوم چون با توجه به اینکه روز یکشنبه بود و مردم برای عبادت آمده بودند، فکر می‌کردم ممکن است حضور ما درست نباشد! ما گفتند مشکلی نیست. نکته جالب اینکه دریا گفت که بدون روسری و دامن نباید وارد کلیسا شود. به هرحال با پوشیدن روسری که در ورودی کلیسا می‌دادند، دریا هم وارد شد. کلیسای کوچک و زیبایی بود، با معماری قدیمی. توضیح دادند که بخش مرکزی کلیسا برای قرن پانزدهم و بخش‌های سمت راست و چپ هم ساخته قرن هفدهم است. قبل از شروع مراسم دعا از کلیسا خارج شدیم. بعد از آن به موزه‌های معاصر پارتیک رفتیم که اسمش برایم خیلی جالب بود و دلیل این نام‌گذاری را متوجه نشدم. اینجا محل برگزاری کارگاه‌هاست. این موزه در سال ۲۰۱۲ تأسیس شده است. برای ورود به موزه باید از گیت عبور می‌کردیم. ظاهراً اینجا محل برگزاری کنفرانس‌ها و کارگاه‌های متعدد هنری است. قبل از شروع کارگاه توضیحاتی در مورد برنامه‌ها، نشست‌ها و پیچینگ داده شد.

بعد از موزه برای تماشای رودخانه مسکو به روی پلی شبیه‌ای رفتیم که اسمش را متوجه نشدم. از روی این پل میدان سرخ و کاخ کرملین از دور دیده می‌شد. توضیحاتی در مورد خانه مسکونی قدیمی در ساحل این رود دادند که برخی از چهره‌های مشهور روسی در آن زندگی می‌کرده‌اند. مسکو بسیار شهر زیبایی است که به نظرم مقصد خیلی خوبی برای گردشگری است با لوکیشن‌های دیدنی که متأسفانه برای معرفی‌اش اصلاً تلاشی نشده و حتی در فیلم‌های روسی هم تا جایی که می‌دانم خیلی این لوکیشن‌ها استفاده نشده و این جای تأسف دارد.

سوای جنگ که قطعاً تردیدت‌های مسکو را کم کرده، اما واقعاً در مورد تبلیغ زیبایی‌های شهر کم کار شده است. از آنجایی که برگزارکننده این رویداد شهرداری مسکو است توقع داشتم شهردار را ببینم دید و اگر این اتفاق می‌افتاد، حتماً در این مورد صحبت می‌کردم. خصوصاً با توجه به اینکه روسیه روابط خوبی هم با ایران دارد، می‌توانند تعاملات خوبی در زمینه گردشگری داشته باشند، با مثلاً تسهیل ویزا و چنین چیزهایی که واقعاً اهمیت‌دارم اتفاق بیفتد. بعد از بازدید از رودخانه، به سمت میدان سرخ رفتیم. در مجاورت میدان سرخ مترو عبور مسکو و بازار بود.

در میدان سرخ کبوترهای زیبایی را در دست توریست‌ها دیدم که در حال عکس گرفتن با آن‌ها بودند. دریا توضیح داد که عده‌ای کارشان کرایه دادن این کبوترهای برای عکاسی است. میدان سرخ بسیار زیباست و من فکر می‌کنم واقعاً می‌ارزد که برای سفر به اینجا هزینه کنید و ایمدوارم همه دوستان ایرانی یک سفر به اینجا بیایند و از تزبخ ایران را ببینند. کلیسای جامع سمت باسیل با گنبدهای رنگارنگ به واقعاً زیباییش در عکس‌ها به طور کامل دیده نمی‌شود و حتماً باید از نزدیک آن را ببینید. سنت به معنی اسقف اعظم است. سنت باسیل به دستور ایوان مخوف ساخته شد و ظاهراً برای اینکه معمارش نتواند بنای دیگری به این زیبایی بسازد، دستور داد کورش کردند. این کلیسا به همراه کاخ کرملین و میدان سرخ ثبت یونسکو شده است.

در مسیر برگشت باران ریز و مقطعی زد و کمی هم هوا خنک‌تر شد. از پل دیگری برگشتیم که خیلی زیبا با گل‌ها تزیین شده بود. نکته جالب این بود که برای یکی از سیاستمداران اپوزیسیون روسیه روی این پل یادبودی گذاشته شده بود که برای من جای تعجب داشت! ما دریا توضیح داد که پلیس اگر ببیند حتماً آن را جمع می‌کند و خب به هرحال مخالف در همه کشورها و حکومت‌ها وجود دارد. نکته دیگر اینکه پهلوان در کل شهر ممنوع است و جریمه دارد. تابلوهای ممنوعیت همه جازده شده و به فیلمسازها هم از قبل در این مورد تذکر داده شد.

روی رودخانه کشتی‌های کوچک تفریحی هست که در مورد قیمت بلیت پرسیدم که متوجه شدم قیمت هر کدام با توجه به امکانات و مسیری که می‌روند متفاوت است. برای ناهار ما را به یک رستوران قشنگ با معماری قدیمی با آجرهای قرمز رنگ بردند.

بعدازظهر کارگاه آقای ژانگ هیو از چین برگزار شد. کارگاه در مورد شیرهای سنگی چینی یا شیر نگهبان پادشاهی بود و باور اسطوره‌ای این است که آن‌ها نیروی محافظتی دارند. بعد از کارگاه به هتل برگشتیم و با توجه به پیاده‌روی زیادی که امروز داشتیم، خیلی زود رفتم برای استراحت.

۱۲ اوت (۲۱ مرداد) – روز دوم جشنواره

امروز روز دوم جشنواره است. بعد از صبحانه با اتوبوس به سمت محلی که هنوز نمی‌دانستم کجاست حرکت کردیم. نظم در راندگی به نظرم خیلی زیاد است. ساختمان‌ها خیلی عجیب و غریب است و به نظر می‌آید شهرداری از اجازه هرنوع ساخت‌وسازی نمی‌دهد، یعنی باید با بافت آن قضا سازگاری داشته باشد. کلیسا هم زیاد دیده می‌شود و با توجه به این تعداد کلیسا به گمانم مردم مذهبی‌ای دارد. چیزی که خیلی مشهود است برنامه‌ای با عنوان «مسکو ۲۰۳۰» است که در بازدید از میدان سرخ هم بسیار به چشم می‌خورد.

ما را به مدرسه عالی طراحی SHE بردند. این مدرسه در سال ۲۰۱۳ تأسیس شده که زیر مجموعه‌ای از دانشگاه اقتصاد SHE است. این دانشگاه در سال اول تأسیس ۸۰ دانشجو پذیرش کرده اما الان حدود ۵ هزار دانشجو در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد دارد. این دانشگاه بورس هم می‌کند و دانشجویان بین‌المللی و یک نمایندگی هم در امستردام دارد. دانشگاه‌ها در روسیه مثل ایران در تابستان تعطیل هستند اما دانشجوها می‌توانند از این فضا استفاده کنند. شروع فصل تحصیلی هم از اول سپتامبر است. مسئول مدرسه برای ما در مورد کارها و برنامه‌های مدرسه توضیح داد. تا جایی که من متوجه شدم، هدف این مدرسه تسخیر بازارهای هنری است. حتی برای بچه‌های هشت ساله هم مرکزی را طراحی کرده‌اند برای آموزش طراحی! البته منظور از طراحی، طراحی داخلی و هنر است. در واقع اینجا Art school است. ایده برگزاری این جشنواره در واقع از این مدرسه بوده و پلتفرم مدرسه را برای این جشنواره در اختیار شهرداری قرار داده‌اند.

از گالری مدرسه بازدید کردیم و بعد به قسمت طراحی لباس رفتیم که لباس‌های طراحی شده را برای فروش گذاشته بودند. کارگاه داور هندی سرکار خانم خانداولال کارگاهی در مورد سینمای هند و جلوه‌های ویژه همین جا در یکی از کلاس‌های دانشگاه برگزار شد. قبل از برگزاری کارگاه، دو نفر از مدرسه فیلم مک گافین آمده‌اند، تا با بچه‌ها گفت‌وگو داشته باشند. یک استاد تدوین به همراه ایگور که مجری طرح است. از آنجایی که طرحی که هادی برای پیچینگ ارائه داده نیاز به استفاده از فضای متروه دارد، به هادی گفتند که از مترو نمی‌تواند استفاده کند.

خانم خانداولال در مورد تاریخ سینمای هند صحبت کردند. طبق گفته‌های ایشان سالانه در هند حدود ۲ هزار فیلم تولید می‌شود و این به نظرم خیلی جذاب بود. بعد به فیلم‌های موفق در جشنواره‌های جهانی پرداختند. ساتیا جیت‌رای را معرفی و به جایزه‌اش در کن اشاره کردند که همه ما می‌شناسیمش. در ادامه در مورد بالیوود و تأثیرش در دنیا به ویژه در جایی که جمعیت هندی‌ها زیاد است صحبت کردند، مثل انگلستان، کانادا و آمریکا؛ و البته خارج‌مایه که طرفداران خاص خودش را دارد و همینطور در مورد بعضی از جایزه‌ای که این فیلم‌ها گرفته‌اند! اطلاعاتی دادند. بعد فیلم «مادر هند» ساخته محبوب خان سال ۱۹۵۷، «سلام بمبئی» ساخته میرا نایر در ۱۹۹۸، «لاگان» یا «بازو» از میرا نایر در ۲۰۰۱ که نامزد بخش بهترین فیلم خارجی زبان اسکار بوده، «دودوس» ساخته سان جای لی سال ۲۰۰۲، «لاتیج‌تاکس» که سال ۲۰۱۳ ریتش باراساخته و جایزه متقدمین کن ۲۰۱۳ را برده و «امیلیوز زاغه نشین» ساخته دنی بویل که جایزه اسکار را گرفته است. بعد از کارگاه به نیروگاه برق کرملین رفتیم که بعد از پایان کارش الان به عنوان یک مرکز فرهنگی در حال استفاده است که البته نمی‌دانم چرا حفاظت شده بود و همه را برای ورود می‌گشتند! شاید به خاطر دوران جنگ روسیه است. بعد از قدم زدن دنج فضای سبز نیروگاه که خیلی قشنگ و سینمایی بود، با اتوبوس به سمت مقصد جدیدی رفتیم.

در میدان‌های شهر مجسمه‌های قهرمانان زیاد دارد و البته تعداد زیاد درخت که در شهر دیده می‌شود. در مسیر از پارک گورکی گذشتیم که یکی از بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین پارک‌های مسکو است و دانشگاه هنر مدرن هم در نزدیکی این پارک است.

برای بازدید به روزشگاه لوژنیکی رفتیم. این ورزشگاه برای جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه بازسازی شد. بعد از آن به کاخ ژیمناستیک ورنر رفتیم که معمارش با پارکی که دیروز رفتیم یکی است. ظاهراً در اینجا خیلی از مسابقات ورزشی، کنسرت‌های بزرگ هم برگزار می‌شود. جاهای مختلف محوطه ورزشگاه نوشته‌هایی با عنوان «مسکو شهر گل‌ها» دیده می‌شد.

به عنوان آخرین برنامه امروز ما را به تله‌کابین بردند. تله‌کابینی که از روی رودخانه گذشت و مسکو را آسمانخراش‌های بزرگ نشان می‌دهد. منظره خیلی زیبایی بود. آخرین ایستگاه تله‌کابین که پیاده شدیم، جای مرتفعی بود که تمام مسکو دیده می‌شد. دانشگاه ملی مسکو هم همین‌جا قرار داشت که ساختمان واقعاً زیبایی هم داشت.

در مسیر برگشت مجموعه مسکومستی را دیدیم که مجموعه‌ای از آسمانخراش‌های بلند است و از سال ۲۰۱۳ ساخته شده و شامل آپارتمان‌های مسکونی، ادارات و شرکت‌ها و مراکز خرید است و برای اجاره این اماکن باید از اپلیکیشن مخصوصی که برای این کار است استفاده کرد.

۱۳ اوت (۲۲ مرداد) – روز سوم جشنواره

امروز سه‌شنبه و روز سوم جشنواره است. هوا خیلی خوب است و بارانی زیبایی می‌آید. کارگاه من امروز برگزار می‌شود. به مدیا سنتر در میدان سرخ رفتیم که برای شرکت‌کنندگان کارت‌هایی برای مجوز فیلمبرداری حرفه‌ای در شهر تهیه شود. در مرکز مدیای مسکو همچنان بنرهای مسکو ۲۰۳۰ دیده می‌شود. حتی روی لباس داوطلبیتی که اینجا در حال فعالیت هستند هم مسکو ۲۰۳۰ نوشته شده. مشخص است که سال ۲۰۳۰ چشم‌انداز مهمی برای این شهر است. از یکی از داوطلبین در این مورد پرسیدم که توضیحاتی داد که برای مسکو در سال ۲۰۳۰ چشم‌انداز یک شهر الکترونیکی طراحی شده است.

بعد از گرفتن مجوزها به محل برگزاری کارگاه رفتیم. قبل از شروع کارگاه من، تدینوکو فیلم داولاکوف که در جشنواره برلین حضور داشته - خانم داریا گالاتیشوا - بخش‌هایی از فیلم‌هایی که تدوین کرده بود برای بچه‌ها گذاشت و توضیح دادند که چطور تدوین شده و مقداری در مورد سینمای روسیه صحبت کرد.

از آنجایی که کارگاه با ترجمه همزمان در دیپا پیش می‌رفت، با تجربه‌ای که از کارگاه‌های قبل داشتم، نگران بودم کارگاه کسل‌کننده شود. در طول برگزاری کارگاه با بازی گرفتن از حاضرین و مشارکت آن‌ها سعی کردم کارگاه را از یکنواختی در آورم و خدا را شکر با این روش و البته ترجمه روان دریا کارگاه خیلی خوب و به نشاط برگزار شد.

بعد از کارگاه باز هم برنامه گردش شهری داشتیم. یکی از ویژگی‌های خوب این جشنواره خارجی همین گردش‌ها و بازدید از مکان‌های مختلف شهر است که به نظرم خیلی عالی است.

امروز تور مترو گردی داشتیم و متروهای مختلف را به ما نشان دادند. یک راهنما از خود مترو و یک مامور خانم هم ما را همراهی می‌کنند. از ۱۹۳۵ مترو در مسکو راه افتاده و همزمان ۱۳ خط مترو راه‌اندازی شد. به ویژه مترو انقلاب خیلی بی‌نظیر است. مترو مسکو به اندازه یک موزه پر از مجسمه‌های دیدنی است. مجسمه‌های مختلفی که هر کدام تاریخ و داستانی دارند. جالب این بود که به این مجسمه‌ها دست می‌کشیدند، مثل کاری که در اماکن مقدس ما برای تبرک انجام می‌شود. به نظر می‌رسد خرافات در روسیه بسیار زیاد و یکی از خصیصه‌های مردم روسیه خرافی بودن است. باورهایی مثل اینکه آشغال را سب به بیرون پرتاب کنی، شادی از خانه‌ات می‌رود. یا مثلاً دست کشیدن به مجسمه‌ها برای ازدواج و خوشبختی! و یک مورد دیگر که مترجمم برایم گفت اینکه موست زدن باعث فقر می‌شود.

یکی از ایستگاه‌ها ایستگاهی به نام وداناخا است که در ۱۹۵۸ تأسیس شده که چراغ‌های لوستر بزرگ و قدیمی و گرانقیمتی در اینجا تعبیه شده است. هر چه ایستگاه‌ها دیرتر تأسیس شده‌اند نور بهتری دارند. انگار در اوایل راه‌اندازی متروها نور بد بوده است.

به پارک ودنخا - نمایشگاه دستاوردهای اقتصاد ملی روسیه - رفتیم که یک پارک و به نوعی یک نمایشگاه تجاری دائمی است. ظاهراً در دوره شوروی در واقع یک بازارچه محلی بوده که از تمام بلوک‌های شوروی آنجا مشان را برای فروش به این بازار می‌آوردند. در وودوی پارک از یک طاق بزرگ بسیار باشکوه و زیبا عبور کردیم. بر روی طاق مجسمه زن و مرد دهقان با دسته‌ای گندم قرار دارد. در قسمتی از پارک موزه فضانوردی قرار دارد. برای یادبود فاتحان فضا با طراحی زیبا و منحصر به فردی که از یک موشک در حال پرتاب داشت مرا به شدت به وجد آورد و هیجان‌زده کرد. به معنای واقعی کلمه بنای باشکوهی است. بیشتر حجم این بنا به شکل زبانه‌های آتش که زمان پرتاب از انتهای موشک بیرون می‌آید طراحی شده است و در انتها خود موشک به سمت آسمان قرار گرفته است. به نظرم این پارک از جمله جاهایی است که حتماً در سفر به مسکو باید از آن دیدن کنید.

۱۴ اوت (۲۳ مرداد) – روز چهارم جشنواره

امروز روز پیچینگ است. رسماً به انتهای جشنواره داوری می‌رسیم. بعد از صبحانه فیلمسازان زودتر به محل برگزاری رفتند و داوران قرار شد کمی دیرتر بروند. مصاحبه کوتاهی داشتم که در مورد جشنواره و شهر مسکو گفتگو کردیم و پیشنهاداتی که به نظرم می‌رسید برای برگزاری دوره بعدی دادم.

در طی این چند روز مدعویینی که دعوت شده بودند شروع کردند به مشورت با نماینده‌ای که به عنوان تهیه‌کننده از مدرسه فیلمسازی معرفی شده بود. تا بتوانند پروپوزال (پرسکیت) خودشان را برای ارائه آماده کنند. من می‌دیدم که هادی شیبانی بسیار در حال تلاش است برای این پیچینگ. زبان انگلیسی‌اش از تمام کسانی که دعوت شده بودند بهتر بود و ایده فرهنگی خوبی داشت؛ اما چیزی که من را نگران می‌کرد این بود که به نظرم می‌رسید مسئولان برگزاری جشنواره چیزی را می‌خواهند که خیلی ایدئال ما در فیلمسازی نیست. تا امروز که پیچینگ برگزار می‌شود، بچه‌ها همه شهر را گشته‌اند. شرکت‌کنندگان یکی در حال که این کشور در حال جنگ است اما خیلی نشانه‌های یک کشور در حال جنگ اینجا دیده نمی‌شود مگر همین تبلیغات‌های شهری که وجود دارد. به نظر می‌رسد این جنگ تأثیر دفعی و آنی روی اقتصاد اینجا نمی‌گذارد. دو باره به پارک می‌رفتم و فکر می‌کنم یک روز کامل زمان می‌برد که کل پارک را بگردی. در جهای مختلف پارک دوچرخه‌ها و اسکوترهای برقی برای استفاده مردم وجود دارد. در یک قسمت از پارک موزه فیلم قرار دارد. در این موزه ابزار و تجهیزات سینمایی از آنکر فن نوزدهم تا حدود ۱۹۹۰ جمع‌آوری شده و در واقع تاریخ سینمای روسیه است. دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی متنوعی از دوره‌های مختلف در اینجا نگهداری می‌شود. به نظرم خیلی شگفت‌انگیز بود. نمایشگاه به دهه‌های مختلف تاریخی تقسیم شده است.

در طبقه دوم موزه ماکتی از خانه و دفتر آیزنشتاین وجود دارد. آیزنشتاین در چند آپارتمان مختلف در مسکو زندگی کرده که چیدمان این ماک‌ها بر اساس آخرین عکس موجود از خانه و دفتر کارش صورت گرفته است. بخشی هم بر اساس اتاقش در مکزیک طراحی و ساخته شده است. از آنجا که من چهار سال بر روی آثار آیزنشتاین به شکل ویژه مطالعه می‌کردم، این قسمت از موزه برای من خیلی جذاب و شگفت‌انگیز بود.

حدود ظهر ما را به موزه‌ای آوردند که نمایشگاه عکس شرکت‌کنندگان جشنواره اینجا در برگزاری است. در واقع جشنواره بخش عکس هم داشته است.

مراسم اختتامیه خیلی کوتاه و مفید برگزار شد. در ابتدای برنامه از داوران دعوت شد تا در مورد جشنواره صحبت کوتاهی داشته باشند. بعد از آن از شرکت‌کنندگان تقدیر شد و در ادامه برگزیده جشنواره معرفی شد که خانمی از اندونزی بود. هر چند به نظر من واقعاً حق هادی شیبانی بود که جایزه اول را ببرد. بعد از مراسم پذیرایی انجام شد.

پس از مراسم به محوطه پارک رفتیم و با نمامی داوران، شرکت‌کنندگان، مترجمان و عوامل اجرایی جشنواره عکس یادگاری گرفتیم. پس از آن به سمت موزه الفیانوس و آکواریوم مسکو رفتیم.

مسیر برگشت را با مترو برگشتیم. از ایستگاهی در مجاورت بنای یادبود فاتحان فضا سوار شدیم و به هتل برگشتیم.

پس از ناهار، حدود ساعت دهب با بچه‌ها بیرون رفتیم. مسکو شب‌های زنده‌ای دارد. کافه‌ها باز بود و طاهرآبه خاطر هوای خوب تابستانی، در قسمت‌های مشخص شده جلوی کافه‌ها در پیاده‌روها میز چیده شده بود.

پس از شام، حدود ساعت ده‌ونیم به هتل برگشتیم.

۱۵ اوت (۲۴ مرداد) – روز پنجم جشنواره

امروز روز اختتامیه است. بعد از صبحانه با سرویس‌های جشنواره به راه افتادیم. نکته‌ای که در صفحه شعر برای من دیده می‌شد این بود که مردم به شکل عادی کارشان را انجام می‌دهند. خیلی هم در مورد جنگ صحبتی نمی‌کنند. یعنی در حین حال که این کشور در حال جنگ است اما خیلی نشانه‌های یک کشور در حال جنگ اینجا دیده نمی‌شود مگر همین تبلیغات‌های شهری که وجود دارد. به نظر می‌رسد این جنگ تأثیر دفعی و آنی روی اقتصاد اینجا نمی‌گذارد. دو باره به پارک می‌رفتم و فکر می‌کنم یک روز کامل زمان می‌برد که کل پارک را بگردی. در جهای مختلف پارک دوچرخه‌ها و اسکوترهای برقی برای استفاده مردم وجود دارد. در یک قسمت از پارک موزه فیلم قرار دارد. در این موزه ابزار و تجهیزات سینمایی از آنکر فن نوزدهم تا حدود ۱۹۹۰ جمع‌آوری شده و در واقع تاریخ سینمای روسیه است. دوربین‌های فیلمبرداری و عکاسی متنوعی از دوره‌های مختلف در اینجا نگهداری می‌شود. به نظرم خیلی شگفت‌انگیز بود. نمایشگاه به دهه‌های مختلف تاریخی تقسیم شده است.

در طبقه دوم موزه ماکتی از خانه و دفتر آیزنشتاین وجود دارد. آیزنشتاین در چند آپارتمان مختلف در مسکو زندگی کرده که چیدمان این ماک‌ها بر اساس آخرین عکس موجود از خانه و دفتر کارش صورت گرفته است. بخشی هم بر اساس اتاقش در مکزیک طراحی و ساخته شده است. از آنجا که من چهار سال بر روی آثار آیزنشتاین به شکل ویژه مطالعه می‌کردم، این قسمت از موزه برای من خیلی جذاب و شگفت‌انگیز بود.

حدود ظهر ما را به موزه‌ای آوردند که نمایشگاه عکس شرکت‌کنندگان جشنواره اینجا در برگزاری است. در واقع جشنواره بخش عکس هم داشته است.

مراسم اختتامیه خیلی کوتاه و مفید برگزار شد. در ابتدای برنامه از داوران دعوت شد تا در مورد جشنواره صحبت کوتاهی داشته باشند. بعد از آن از شرکت‌کنندگان تقدیر شد و در ادامه برگزیده جشنواره معرفی شد که خانمی از اندونزی بود. هر چند به نظر من واقعاً حق هادی شیبانی بود که جایزه اول را ببرد. بعد از مراسم پذیرایی انجام شد.

پس از مراسم به محوطه پارک رفتیم و با نمامی داوران، شرکت‌کنندگان، مترجمان و عوامل اجرایی جشنواره عکس یادگاری گرفتیم. پس از آن به سمت موزه الفیانوس و آکواریوم مسکو رفتیم.

مسیر برگشت را با مترو برگشتیم. از ایستگاهی در مجاورت بنای یادبود فاتحان فضا سوار شدیم و به هتل برگشتیم.

پس از ناهار، حدود ساعت دهب با بچه‌ها بیرون رفتیم. مسکو شب‌های زنده‌ای دارد. کافه‌ها باز بود و طاهرآبه خاطر هوای خوب تابستانی، در قسمت‌های مشخص شده جلوی کافه‌ها در پیاده‌روها میز چیده شده بود.

پس از شام، حدود ساعت ده‌ونیم به هتل برگشتیم.

۱۶ اوت (۲۵ مرداد) – خرید سوغات

حدود ساعت یازده صبح به همراه هادی، دریا و دمیتری برای خرید رفتیم. از ایستگاه آرباپت به سمت ایستگاه پارتیزونسکایا حرکت کردیم. این ایستگاه در طول جنگ جهانی دوم به ساختگاه شده است. در ۱۹۲۴ افتتاح شده است. در این ایستگاه هم مجسمه‌هایی از مبارزان شوروی با اسلحه و تیربار وجود دارد. ظاهراً علت نام‌گذاری این هم حضور و مبارزه طرفداران شوروی در مقابل نازی‌ها در آن بود. از ایستگاه که به سمت بازار می‌رفتیم، بنایی تازه‌ساز مشابه بر دالوم ماکتی از کرملین که در قرن بیستم ساخته شده را دیدیم. به بازار چه مستی ایزمایلووفسکی رفتیم. در این بازار چه بیشتر ماز وشکا فروخته می‌شد. غرفه‌های فروش پوست حیوانات هم داشتند. پوست خرس، گرگ و روباه. برای سوغات ترجیح دادم ماتروشکا بخرم که به نوعی نماد روسیه است.

بعد از خرید، سوار اتوبوس شدیم و در ایستگاهی نزدیک نیروگاه برق که قبلاً بازدید کرده بودیم پیاده شدیم و به سمت مدرسه فیلم مک گافین رفتیم. ساختمان مدرسه به شدت قدیمی بود و به نظرم می‌رسید بازمانده دوران شوروی است. کلاس‌هایی برای بچه‌های یازده تا هجده سال در حال برگزاری بود. در حالی که از کلاس‌ها دیدن می‌کردیم، خانم مدیر مدرسه توضیحاتی در مورد مدرسه داد.

بعد از آن خانم مدیر ما را به کافه‌ای کوچک و بامزه در نزدیکی رود مسکو به نام کافه عمو عضلان اهل استانبول برد. در مسیر همچنان در مورد مدرسه و فعالیت‌هایش گفتگو کردیم. قدم‌زنان به سمت رود مسکو رفتیم. در کنار رود مجسمه پیتر کبیر واقعاً برایم جذاب بود. این مجسمه ظاهراً در سال ۱۹۹۷ در اینجا نصب شده و دلیلش هم سیفدمین سال تأسیس نیروی دریایی توسط پیتر کبیر بوده است. مجسمه‌ای با ارتفاع خیلی زیادی است. در مورد‌ش سرخ گرم و متوجه شدم بالای ۹۸ متر ارتفاع هشتمین مجسمه بلند جهان است. و چیزی که برایم جای تعجب داشت این